



Examining the jurisprudential and legal foundations of the permissibility and impermissibility of absentee proceedings

Mojtaba. Ghaffari^{1*}-Jafar. Jafarzadeh²-Sosan. Amini³-Amir. Zolfagharian⁴

1: Assistant Professor of Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, Mehdishahr Branch, Islamic Azad University, Semnan, Iran (Corresponding Author): dr.ghaffari32@gmail.com

2: PhD Graduate of Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, Yadegar-e-Imam (RA) Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

3: Master of Criminal Law and Criminology, Mehdishahr Branch, Islamic Azad University, Semnan, Iran.

4: Master of Law

Abstract: This article is devoted to the study of absentee proceedings in the works of Shia jurisprudence and subject law. Although in the season of hostility, the principle is that the parties to the dispute must attend the hearing, sometimes the unconditional adherence to this principle leads to the violation of the rights of individuals. Because it is possible that one of the parties to the dispute may hide his case from the access of the other party and the justice authorities, causing insecurity, uncertainty and dissatisfaction with the judicial system. Considering this, in Islam, intercession is accepted with the aim of creating security and preventing the violation of people's rights. According to this, in Islam, intercession is accepted with the aim of creating security and preventing the violation of people's rights. The jurists have also cited traditions and hadiths in order to prove the legality of the issue of divorce (proceeding in absentia) and have set conditions for it. Imamiyyah jurists consider issuing a judgment in absentia in matters that depend on personal rights and human rights as right and legitimate, and in divine rights and punishments, a judgment in absentia cannot be issued without the presence of the accused. Because the right of people is based on caution and the right of God is based on mitigation. Therefore, there is no limit to the right of God and punishments.

Keywords: appeal, fair trial, God's right, people's right, absentee trial.

- M. Ghaffari; J. Jafarzadeh; S. Amini; A. Zolfagharian (2025), "Examining the jurisprudential and legal foundations of the permissibility and impermissibility of absentee proceedings", Semnan University: *Islamic Law and Jurisprudence Studies*, 17(40), 309-336.

[Doi: 10.22075/feqh.2026.31263.3655](https://doi.org/10.22075/feqh.2026.31263.3655)

سال ۱۷ - شماره ۴۰ - پاییز ۱۴۰۴

صفحات ۳۳۶-۳۰۹ (مقاله پژوهشی)

تاریخ: وصول ۱۴۰۲/۰۴/۲۳ - بازنگری ۱۴۰۲/۰۸/۰۱ - پذیرش ۱۴۰۲/۰۸/۰۲

بررسی مبانی فقهی و حقوقی جواز و عدم جواز دادرسی غیابی رأی قضات

مجتبی غفاری^{۱*} / جعفر جعفرزاده^۲ / سوسن امینی^۳ / امیر ذوالفقاریان^۴

۱: استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مهدی شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران (نویسنده مسئول) dr.ghafari32@gmail.com

۲: دانش آموخته دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد یادگار امام (ره)، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۳: کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، واحد مهدی شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران.

۴: کارشناس ارشد حقوق

چکیده: این نوشتار با هدف بررسی دادرسی غیابی در آثار فقه‌های شیعه و حقوق موضوعه اختصاص یافته است. به این بیان که اگرچه در فصل خصومت، اصل بر لزوم حضور طرفین دعوا در جلسه دادرسی است، اما گاه پابندی بدون قید و شرط به این اصل، خود موجب تضییع حقوق افراد می‌شود؛ زیرا ممکن است یکی از طرفین دعوا خود را از دسترس طرف دیگر و مجریان عدالت مخفی نموده، موجبات ناامنی، بی‌اطمینانی و عدم رضایت از دستگاه قضا را فراهم آورد. با توجه به این امر، در اسلام مسأله وخواهی با هدف ایجاد امنیت و ممانعت از تضییع حقوق افراد پذیرفته شده است. فقها جهت اثبات جواز مسأله وخواهی (دادرسی غیابی) به روایات و احادیث نیز استناد کرده و برای آن شرایطی قائل شده‌اند. فقهای امامیه، صدور حکم غیابی را در مسائلی که به حقوق شخصی و حقوق الناس بستگی پیدا می‌کند درست و روا می‌دانند و در حقوق الهی و مجازات‌ها بدون حضور متهم نمی‌توان حکم غیابی صادر کرد؛ چراکه حق الناس مبنی بر احتیاط و حق الله مبنی بر تخفیف می‌باشد؛ لذا در حق الله و مجازات‌ها حدی حکم غیابی نافذ نیست.

کلیدواژه: وخواهی، دادرسی عادلانه، حق الله، حق الناس، دادرسی غیابی.

- غفاری، مجتبی؛ جعفرزاده، جعفر؛ امینی، سوسن؛ ذوالفقاریان، امیر (۱۴۰۴) « بررسی مبانی فقهی و حقوقی جواز و عدم جواز دادرسی غیابی رأی قضات ». دانشگاه سمنان: مطالعات فقه و حقوق اسلامی دانشگاه سمنان.

۱۷ (۴۰)، ۳۳۶-۳۰۹.

Doi: 10.22075/feqh.2026.31263.3655

مقدمه

فقه‌های اسلامی با توجه به حساس و پرخطر بودن منصب قضا پیرامون مسائل مربوطه آن به تفصیل سخن گفته‌اند. به گونه‌ای که علاوه بر گشودن باب قضا در خلال کتب فقه، رسائل و جزوات مستقل دیگری نیز تحت عنوان «آداب القضاء» یا «ادب القضاء» به نگارش در آورده‌اند که در آن متکفل امور و مباحث اصلی و فرعی دادرسی شده و بدین ترتیب به نحو جامعی مطالب آن را بررسی کرده‌اند. از جمله موضوعات مهم در باب قضا، دادرسی غیابی است. گرچه مقتضای ادله شرعیه در نفوذ ولایت قاضی نسبت به متداعیین، قضاوت با حضور آنان است، به این معنا که خوانده یا وکیل وی باید در مراحل دادرسی حاضر شده و دفاعیات خود را در محکمه مطرح کند، لیکن همیشه مشروط کردن دادرسی به حضور طرفین به صلاح نیست و گاه ممکن است موجب تضییع حقوق مدعیان شود؛ زیرا حقوق متهم در نظام قانونگذاری اسلامی بر مبنای اصل کرامت انسانی، اصل عدالت و امنیت قضایی پایه ریزی شده و عبارت است از: مجموع احکام و اصول شرعی از ناحیه شارع مقدس که مفسده‌ای را از کسی که فعل یا ترک فعل حرام مستوجب مجازات به او نسبت داده شده، دفع می‌کند (براری و در افشان، ۱۳۸۹: ۲۳)؛ در این صورت، پنهان شدن راهی برای از بین رفتن حقوق دیگر افراد جامعه می‌شود که بی‌گمان مطلوب شرع مقدس نمی‌باشد. با توجه به نکته مذکور در فقه و حقوق اسلامی امکان مسأله وخواهی (دادرسی غیابی) مطرح شده و تحت شرایطی جایز دانسته شده است.

۱- وخواهی در آیین دادرسی کیفری

اصل رعایت حقوق دفاعی اقتضاء دارد که در هر دعوا، خوانده از جریان دعوا و ادله خواهان آگاه شده و زمینه شنیدن دفاعیات وی فراهم شود؛ از سوی دیگر، تکلف دادگستری به حل و فصل دعاوی در زمان معقول، متضمن این معنی است که رسیدگی و صدور حکم متوقف بر لزوم دفاع خوانده نمی‌باشد. حد وسط این دو اصل مهم، فراهم نمودن شرایط دفاع برای خوانده از طریق تشریفات قانونی است. رسیدگی غیابی در واقع نمایش ضمانت اجباری قواعد حقوقی در جلوه اقتدار دادگاه است (رضایی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۱۷۴). در این قسمت به جایگاه وخواهی (حکم غیابی) در حقوق موضوعه می‌پردازیم.

ابتدا به ملاک غیابی بودن رأی صادره پرداخته و سپس موارد جواز رسیدگی و صدور رأی غیابی را بررسی می‌نمائیم.

الف- ملاک غیابی بودن رأی صادره

در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸، ملاک غیابی بودن رأی عدم حضور متهم یا وکیل او در جلسات دادگاه و نفرستادن لایحه بود. برابر ماده ۲۱۷ قانون مذکور: اگر متهم یا وکیل او در تحقیقات مقدماتی حضور یابد ولی در جلسات دادگاه حاضر نباشند و لایحه نیز ارسال نمایند باز رأی صادره غیابی است و در صورت ابلاغ وقت برابر مقررات قانونی به آنان، موجب دادرسی و صدور رأی غیابی می‌شود. به هر حال، عدم حضور شاکی در جلسات دادگاه یا عدم ارسال لایحه موجب غیابی بودن رأی نسبت به شاکی نمی‌شود. در قانون ۱۳۹۲ در این خصوص چنین آمده است: «در تمام جرائم، به استثنای جرائمی که فقط جنبه حق‌اللهی دارند، هرگاه متهم یا وکیل او در هیچ یک از جلسات دادگاه حاضر نشود یا لایحه دفاعیه نفرستاده باشد، دادگاه پس از رسیدگی، رأی غیابی صادر می‌کند.»

ظاهراً در قانون ۱۳۷۸ صراحت خاصی بر دفاعی بودن لایحه وجود نداشته و صرف تقدیم لایحه که نشانگر اطلاع متهم از پرونده می‌باشد، بر حضوری بودن حکم کافی بود. در حالی که در قانون آیین دادرسی کیفری سابق صراحتاً دفاعی بودن لایحه جهت حضوری تلقی شدن رأی در صورت عدم حضور متهم قید شده بود اما در قانون ۱۳۹۲ در ماده ۴۰۶ عبارت (لایحه دفاعیه) در متن قانون آمده است. منظور از دفاعی بودن لایحه تقدیمی متهم این است که وی با اطلاع از اتهام یا اتهامات انتسابی، ضمن تقدیم لایحه در مقام دفاع از خود بوده، در متن لایحه خود چنانچه مجرمیت خود را پذیرفته باشد و به قبول اتهام یا اتهامات انتسابی اشاره نماید و یا در صورتی که اعتقاد به بی

گاهی خود داشته به ذکر دلایل و مدافعات خود در جهت اثبات برائت خود پرداخته باشد.^۱

ظاهراً عدم ذکر دفاعی بودن لایحه تقدیمی برای صدور رأی حضوری در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ ناشی از غفلت و تسامح قانونگذار می باشد؛ چون بعید به نظر می رسد که قانونگذار از طرفی ابلاغ واقعی اختاریه که موجب حصول اطمینان دادگاه از اطلاع متهم از طرح پرونده و حتی زمان وقت رسیدگی می باشد را برای صدور رأی حضوری کافی نداند و از طرف دیگر، صرف تقدیم لایحه ای از سوی متهم که طی آن درخواستی داشته و در مقام دفاع از اتهامات انتسابی نبوده و صرفاً موجب حصول اطمینان دادگاه نسبت به اطلاع متهم از وجود پرونده بوده و حتی اطلاع وی از وقت جلسه رسیدگی را نیز درموردی به طور قطع و یقین ثابت نمی کند را برای صدور رأی حضوری در صورت عدم حضور متهم کافی بدانند. با وجود این، برای رفع ابهام می توان گفت که بر اساس منطوق ماده ۲۶۰ ق.آ.د.ک ۱۳۷۸، منظور از لایحه، همان لایحه دفاعیه می باشد؛ زیرا بر اساس این ماده، در مواردی که رأی دادگاه تجدیدنظر بر محکومیت متهم باشد و متهم یا وکیل او در هیچ یک از مراحل دادرسی حاضر نبوده و لایحه دفاعیه یا اعتراضیه هم نداده باشند رأی دادگاه تجدیدنظر ظرف مدت ۲۰ روز پس از ابلاغ واقعی به متهم یا وکیل او، قابل واخواهی و رسیدگی در همان دادگاه تجدیدنظر می باشد، رأی صادره قطعی است. در این ماده قانونگذار به صراحت، منظور از لایحه را لایحه دفاعیه می داند. بر این اساس، مستفاد از مواد ۲۱۷ و ۲۶۰ قانون ۱۳۷۸ و مطابق ماده ۴۰۶ قانون ۱۳۹۲ رأی موقعی حضوری می باشد که متهم یا وکیل او حداقل در یکی از جلسات دادرسی دادگاه که در مقام دادرسی و محاکمه

۱. اگر متهم با تقدیم لایحه ای که ضمن آن با بیان مشکلات خود و با این عقیده که از عذرهای موجه هستند تقاضای تجدید جلسه محاکمه را نماید و یا این که درخواست کپی اوراقی از پرونده را برای تدارک دفاعیات خود نموده باشد و لوایحی از این قبیل که متهم با تقدیم آنها در مقام اثبات بی گناهی خود در قبال اتهامات انتسابی باشد را نمی توان از مصادیق دفاعی بودن لایحه تلقی کرد.

تشکیل می شود حاضر شده یا لایحه دفاعیه نسبت به اتهام انتسابی فرستاده باشند و الا رأی صادره غیابی است. بنابراین، با توجه به مراتب مزبور، برای صدور حکم غیابی در امور کیفری وجود شرایط زیر ضروری است:

اولاً: متهم احضار شده، با وجود صحت ابلاغ احضارنامه، بدون عذر موجه در جلسه دادرسی حاضر نشود: چنان چه متهم عذر موجهی داشته باشد باید آن را اعلام نماید؛ در صورت اعلام عذر موجه و یا عدم صحت ابلاغ احضارنامه، وقت دادرسی تجدید می گردد (توکلی، ۱۳۸۳: ۸۴). عدم حضور متهم یا وکیل او در جلسات دادگاه در صورتی موجب غیابی شدن دادرسی و رأی می شود که وقت جلسه دادگاه برابر مقررات قانونی به آنان ابلاغ شده باشد. اما از ظاهر ماده ۲۱۷ و نیز ماده ۴۰۶ چنین استنباط می شود که دعوت مجدد متهم یا وکیل او در صورت ابلاغ وقت دادرسی، لازم نیست. بنابراین اگر جلسه اول دادگاه تشکیل شود و متهم یا وکیل او به رغم ابلاغ وقت جلسه دادگاه، حاضر نشود، دادگاه رأی غیابی صادر می کند. البته جواز رسیدگی غیابی نسبت به متهم مشروط است به این که با وجود داشتن توانایی حضور به هم نرسانیده باشد؛ پس اگر متهم در زندان بوده و دادگاه با آن که حضور متهم را لازم دانسته و دستور احضار او را داده در غیاب او رسیدگی کرده و حکم دهد این حکم نقض خواهد شد. ثانیاً: متهم لایحه دفاعیه تسلیم نکند: منظور از لایحه دفاعیه این است که متهم ضمن آن در مقام دفاع از خود برآمده و بخواهد بی گناهی خود را به اثبات رساند. بنابراین، هر لایحه ای نمی تواند دفاعیه محسوب شود و خصیصه غیابی بودن حکم را از بین ببرد.

ثالثاً: متهم، وکیل مدافع معرفی نکند. حضور وکیل مدافع در جلسه دادرسی حکم را از عداد احکام غیابی خارج می کند.

رابعاً: دادگاه حضور متهم برای بررسی را لازم نداند: چنان چه حضور متهم برای اخذ توضیح و یا جهات دیگر به نظر دادگاه لازم باشد دادگاه به جای صدور حکم غیابی، وقت دادرسی را تجدید و حسب مورد دستور احضار و یا جلب متهم را صادر

می کند و در هر حال تا حضور متهم در دادگاه، پرونده مفتوح خواهد بود (توکلی، ۱۳۸۳: ۸۵). طبق ماده ۳۴۵ قانون ۱۳۹۲، چنان چه حضور متهم در دادگاه لازم نباشد و موضوع، جنبه حقّ الهی نداشته باشد، بدون حضور وی رسیدگی و رأی مقتضی صادر می شود. همین موضع در ماده ۳۹۴ مورد تأکید قرار گرفته است؛ به این شرح که هرگاه متهم متواری باشد یا دسترسی به وی امکان نداشته باشد و احضار و جلب او برای تعیین وکیل یا انجام تشریفات راجع به تشکیل جلسه مقدماتی یا دادرسی مقدور نباشد و دادگاه حضور متهم را برای دادرسی ضروری تشخیص ندهد، به تشکیل جلسه مقدماتی مبادرت می ورزد و در غیاب متهم، اقدام به رسیدگی می کند، مگر آن که دادستان احضار متهم را ممکن بداند که در این صورت، دادگاه پس از تقاضای دادستان، مهلت مناسبی برای احضار یا جلب متهم به وی می دهد. مهلت مذکور نباید بیشتر از پانزده روز باشد.

خامساً: موضوع رسیدگی از جرائم حقّ الهی محض نباشد.

لازم به ذکر است که اصولاً در محاکمات جزائی، اسقاط حقّ حضور از طرف متهم موجب حضوری محسوب شدن حکم صادره در غیاب او نخواهد بود. همچنین اگر متهمی در تمام مراحل تحقیقات حضور یافته باشد ولی آخرین دفاع از وی اخذ نشده باشد حکم صادره غیابی خواهد بود هرچند که برخی قائل به حضوری بودن رأی در چنین حالتی می باشند (زراعت، ۱۳۸۶: ۷۰۷). به نظر کمیسیون تخصصی معاونت آموزش قوه قضاییه، مستفاد از قانون این است که چنان چه متهم یا وکیل او در یکی از جلسات دادگاه که در مقام دادرسی و محاکمه تشکیل می شود، حاضر شده یا لایحه دفاعیه نسبت به اتهام انتسابی فرستاده باشد رأی حضوری تلقی می شود و الا رأی غیابی است. به علاوه، اخذ آخرین دفاع از متهم تأثیری در حضوری یا غیابی بودن رأی نخواهد داشت (معاونت آموزش، ۱۳۸۳: ۱۸۳).

در این خصوص در ماده ۱۷۴ قانون ۱۳۹۲ مقرر گردیده است: «هرگاه ابلاغ احضاریه به لحاظ معلوم نبودن محلّ اقامت متهم ممکن نباشد و اقدامات برای دستیابی به متهم به نتیجه نرسد و ابلاغ نیز به طریق دیگر میسر نگردد، متهم از طریق انتشار یک نوبت

آگهی در یکی از روزنامه های کثیرالانتشار ملی یا محلی و با ذکر عنوان اتهام و مهلت یک ماه از تاریخ نشر آگهی، احضار می شود. در این صورت، بازپرس پس از انقضای مهلت مقرر، به موضوع رسیدگی و اظهار عقیده می کند.»

ب- موارد جواز رسیدگی و صدور رای غیابی

از نظر سابقه تقنینی می توان گفت طبق ماده ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ (در کلیه جرائم مربوط به حقوق الناس و نظم عمومی که جنبه حق الهی ندارند هرگاه متهم یا وکیل او در هیچ یک از جلسات دادگاه حاضر نشده و یا لایحه نفرستاده باشند دادگاه رای غیابی صادر می نماید، این رای پس از ابلاغ واقعی ظرف ده روز قابل واخواهی در دادگاه صادر کننده رای می باشد و پس از انقضای مهلت واخواهی برابر قانون تجدید نظر احکام دادگاه ها قابل تجدید نظر است.

تبصره ۱- آرای غیابی که ظرف مهلت مقرر از آن واخواهی نشده باشد، پس از انقضای مدت واخواهی و تجدید نظر به اجرا گذارده خواهد شد. هرگاه رای صادره ابلاغ قانونی شده باشد در هر حال محکوم علیه می تواند ظرف ده روز از تاریخ اطلاع از دادگاه صادر کننده رای تقاضای واخواهی نماید. در این صورت، دادگاه اجرای رای را به صورت موقت متوقف و در صورت اقتضا نسبت به اخذ تأمین یا تجدیدنظر در تأمین قبلی اقدام می نماید.

تبصره ۲- در جرائمی که جنبه حق الهی دارد چنان چه محتویات پرونده مجرمیت متهم را ثابت ننماید و تحقیق از متهم ضروری نباشد دادگاه می تواند غیاباً رای بر براءت صادر نماید).

با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری جدید در سال ۱۳۹۲ برابر ماده ۴۰۶ مقرر گردیده است: در تمام جرائم، به استثنای جرائمی که فقط جنبه حق الهی دارند هرگاه متهم یا وکیل او در هیچ یک از جلسات دادگاه حاضر نشود یا لایحه دفاعیه نفرستاده باشد، دادگاه پس از رسیدگی، رای غیابی صادر می کند. در این صورت، چنان چه رای دادگاه مبنی بر محکومیت متهم باشد، ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ واقعی، قابل

واخواهی در همان دادگاه است و پس از انقضای مهلت واخواهی برابر مقررات حسب مورد قابل تجدیدنظر یا فرجام است. مهلت واخواهی برای اشخاص مقیم خارج از کشور، دو ماه است.

تبصره ۱- هرگاه متهم در جلسه رسیدگی حاضر و در فاصله تنفس یا هنگام دادرسی بدون عذر موجه غائب شود، دادگاه رسیدگی را ادامه می دهد. در این صورت حکمی که صادر می شود، حضوری است.

تبصره ۲- حکم غیابی که ظرف مهلت مقرر از آن واخواهی نشود، پس از انقضای مهلت های واخواهی و تجدیدنظر یا فرجام به اجراء گذاشته می شود. هرگاه حکم دادگاه ابلاغ واقعی نشده باشد، محکوم علیه می تواند ظرف بیست روز از تاریخ اطلاع، واخواهی کند که در این صورت، اجرای رأی، متوقف و متهم تحت الحفظ به همراه پرونده به دادگاه صادرکننده حکم اعزام می شود. این دادگاه در صورت اقتضاء، نسبت به اخذ تأمین یا تجدیدنظر در تأمین قبلی اقدام می کند.

تبصره ۳- در جرائمی که فقط جنبه حق الهی دارند، هرگاه محتویات پرونده، مجرمیت متهم را اثبات نکند و تحقیق از متهم ضروری نباشد، دادگاه می تواند بدون حضور متهم، رأی بر برائت او صادر کند.

بر این اساس، در کلیه جرائم مربوط به حقوق الناس و نظم عمومی که جنبه حق الهی ندارد دادگاه می تواند رأی غیابی صادر نماید^۱ و همچنین در جرائمی که جنبه حق الهی دارد چنان چه محتویات پرونده، مجرمیت متهم را ثابت ننماید و تحقیق از متهم ضروری نباشد، دادگاه می تواند غیباً رأی بر برائت صادر نماید. از ماده ۲۱۷ قانون

۱. در نگاه اول به نظر می رسد که ماده ۲۱۷ با ماده ۲ قانون ۱۳۷۸ که کلیه جرائم را دارای جنبه الهی دانسته تعارض دارد و ماده ۲۱۷ نیز اجازه دادرسی غیابی نسبت به جرائم فاقد جنبه حق الهی را داده است و مفهوم این مطلب آن است که برخی از جرائم واجد جنبه الهی نیستند. برای حل این تعارض گفته شد که منظور قانونگذار از جرایمی که جنبه حق الهی ندارند، جرائمی است که جنبه حق الهی محض ندارند؛ بنابراین اگر جرمی هم دارای جنبه حق الهی و هم دارای جنبه حق الناسی باشد قابل دادرسی غیابی خواهد بود اما نحوه بیان ماده ۲۱۷ با این توجیه سازگار نیست (زراعت، ۱۳۸۶: ۱۳۶). در قانون مصوب ۱۳۹۲ ذکر کلمه (فقط) در ماده ۴۰۶، این مشکل را حل نموده است. یعنی منظور از جرایم حق الله، جرایم حق الله محض می باشند.

آیین دادرسی کیفری و تبصره ۲ آن و نیز ماده ۴۰۶ قانون جدید، معلوم می شود که در سه مورد، صدور حکم غیابی جایز است که عبارتند از: جرائم مربوط به حق الناس، جرائم مربوط به نظم عمومی و بالاخره جرائم مربوط به جنبه حق الهی که محتویات پرونده، دلالت بر مجرمیت متهم نداشته باشد.^۱ از این تقسیم بندی معلوم می شود که از نظر قانونگذار، مفهوم حق الله و نظم عمومی لزوماً یکی نیست و برخی جرائم مربوط به نظم عمومی ممکن است فاقد جنبه حق الهی باشد؛ مانند جرائم قاچاق کالا و ارز (خالقی، ۱۳۸۸: ۳۶۲). عدم جواز رأی غیابی در جرائم حق الهی و جواز رأی غیابی در جرائم حق الناس تقریباً مورد اتفاق نظر است. اما در مورد جرائمی که هم دارای جنبه حق الهی و هم دارای جنبه حق الناس باشد مانند سرقت، اختلاف نظر وجود دارد و بازگشت این اختلاف نظرها به دو نظریه زیر است:

الف- باید در این جرم تفکیک کرده و به جنبه خصوصی جرم رسیدگی کرد، اما جنبه الهی آن را به تعویق انداخت. زیرا حق الناس نباید مهمل و بلا تکلیف بماند. این نظریه در صورتی قابل توجیه است که چنین تفکیکی را بتوان انجام داد؛ مثلاً در جرم سرقت می توان حکم به استرداد عین یا مثل یا قیمت مال مسروقه داد و مجازات حد آن را به تأخیر انداخت. اما همه جرائم مشترک میان این دو جنبه، قابل چنین تفکیکی نیستند؛ مثلاً در زنای به عنف نمی توان مجازات واحد را تفکیک کرد.

ب- یا باید به هر دو جنبه رسیدگی کرد و رأی داد یا هر دو جنبه را باید به تأخیر انداخت، زیرا هر دو جنبه جرم، معلول یک علت هستند که همان جرم است، بنابراین نمی توان به یک معلول توجه کرد و به معلول دیگر توجه نکرد. این نظریه

۱. علت عدم جواز رسیدگی غیابی در خصوص جرائمی که دارای جنبه حق الهی می باشند آن است که بنای دادرسی در این جرائم بر پایه تخفیف و تساهل و تسامح قرار داده شده است و این جرائم با شبهه از بین می روند و غایب بودن متهم نیز از موارد شبهه می باشد، زیرا ممکن است متهم غایب دلیل و برهانی داشته باشد که اتهام را از خود نفی کند؛ لذا با وجود این شبهه نمی توان او را غیابی محکوم کرد.

منبعث از افکار و دیدگاه های فلسفی می باشد که میان علت و معلول، رابطه غیر قابل تفکیکی قائل هستند اما در احکام شرعی و قانونی، چنین رابطه ای وجود ندارد بلکه میان جرم و مجازات، رابطه اعتباری حاکم است؛ بنابراین همان کسی که این رابطه را قرار داده است و اعتبار کرده می تواند آن را تفکیک نماید (زراعت، ۱۳۸۶: ۱۳۹).

اداره حقوقی قوه قضاییه در نظریه مشورتی شماره ۴۱۸۷/۷ مورخ ۶۴/۸/۲۵، رسیدگی به قتل عمد را که همه شرایط فوق را دارا باشد، به صورت غیابی بدون مانع اعلام نموده است^۱ چون قتل عمدی جنبه حقّ الهی ندارد رسیدگی غیابی به آن بلاشکال است (مالمیر، ۱۳۸۳: ۱۱۸). با تصویب قانون جدید باید معتقد به این امر بود که با توجه به درج عبارت (در تمام جرائم، به استثنای جرائمی که فقط جنبه حقّ الهی دارند) در متن ماده ۴۰۶، جرائم حقّ الله محض قابل رسیدگی غیابی نمی باشند.

۲- مبانی فقهی و اخواهی حکم قاضی

حکم غیابی مانند هر موضوع دیگر که به روابط اجتماعی افراد مربوط می شود، در احادیث و روایات اسلامی جایگاهی برای خود اختصاص داده است. این روایات دو دسته هستند:

- دسته اول روایاتی هستند که بر جواز حکم غیابی دلالت دارند.
- دسته دوم نیز روایاتی می باشند که ضرورت استماع دفاع مدّعی علیه را برای صدور حکم مورد تأکید قرار داده اند.

الف- روایات مشعر بر جواز حکم غیابی

۱. البته در نظریه دیگر اداره حقوقی چنین آمده است: چون براساس تبصره ماده ۱۸۶ ق.آ.د.ک ۱۳۷۸ برای قاتل فراری باید وکیل تسخیری تعیین شود و چون وکیل در جلسات محاکمه شرکت می کند لذا محاکمه و اتخاذ تصمیم نسبت به چنین شخصی فاقد منع قانونی است. با شرکت وکیل در جلسات دادرسی حکم صادره حضوری محسوب می شود نه غیابی (نظریه شماره ۷/۳۰۲۰-۱/۵/۱۳۸۰).

مجتبی غفاری و همکاران - سال هفدهم - پاییز ۱۴۰۴ - شماره ۴۰

طبق این حدیث، قضای اسلامی امر کاملاً عقلایی است و بر مبنای صلاح زندگی مردم استوار شده است. هر چند مضمون این حدیث استفتایی است که شخص امین از حضرت نموده است، و ممکن است گفته شود که ربطی به امر قضا ندارد، ولی بی گمان باید اذعان کرد که چنان چه این امر برای قاضی هم اتفاق می افتاد قاضی، به همین صورت قضاوت می کرد.

به عنوان مثال، چنان چه دعوی علیه غایب مبنی بر فروش ملک توسط غایب به مدعی اقامه می شد و مدعی اعلام می نمود دلیل او نزد امین طرفین است. قاضی پس از ملاحظه

١. «أن رجلاً كتب الى الفقيه (ع) في رجل دفع اليه رجلان شراءً لهما من رجل، فقالا لا ترد الكتاب على واحد منّا دون صاحبه فغاب احدهما او توارى في بيته و جاء الذى باع منهما، فانكر الشراء يعنى القباله، فجاء الاخر الى العدل، فقال له اخرج الشراء حتى نعرضه على البيه، فان صاحبه قد انكر البيع منى ومن صاحبه، و صاحبه غايب، و لعله قد جلس فى بيته يريد الفساد لى فهل يجب على العدل ان يعرض الشراء على البيه حتى يشهدوا لهذا أم لايجوز ذلك حتى يجتمعا؟ فوقع عليه السلام: اذا كان فى ذلك صلاح امر القوم فلا باس إن شاء الله» (حرّ عاملى، ١٤١٢: ٢١٧/١٨)

دلیل، حکم مبنی بر تأیید مالکیت خریدار صادر می‌کرد با این که فروشنده در دادرسی غایب بود.

ب- روایات مشعر بر عدم جواز حکم غیابی

با وجود روایاتی که صدور حکم غیابی را به طور مطلق تجویز نموده‌اند در مقابل، روایاتی از جمله روایت محمد بن مسلم، روایت ابوموسی اشعری، روایت منقول از حضرت علی (ع) نیز وجود دارد که حاکی از این است که قاضی مجاز به صدور حکم نمی‌باشد مگر این که مدعی علیه را احضار و دفاعیات او را شنیده باشد که در این ارتباط به روایت منقول از پیامبر اسلام (ص) اشاره می‌شود: از حضرت امام رضا (ع) از علی ابن ابی طالب (ع) نقل شده است که پیامبر گرامی اسلام (ص) چنین فرموده است: هنگامی که پیامبر مرا برای قضاوت به یمن فرستاد فرمود: هرگاه دعوایی نزد تو اقامه شد برای هیچ کدام از طرفین حکم نکن مگر این که از طرف مقابل سؤال کنی (حرّ عاملی، ۱۴۱۲: ۱۵۸/۱۸).

از معنای روایت فوق استفاده می‌شود که قاضی نباید بدون استماع اظهارات طرفین و رسیدگی به دلایل آنها حکم نهایی صادر نماید، لیکن می‌توان گفت روایت بدین معنی نیست که در فرض غیبت مدعی علیه به علّت سفر و یا امتناع از حضور و یا اختفای او به کلی تشکیل محکمه متوقّف بماند، زیرا تضييع حقّ در این فرض امری روشن و مسلّم است.

بر این اساس می‌توان گفت از این روایت و مانند آن ممنوعیت صدور حکم غیابی مستفاد نمی‌شود بلکه الزاماً باید برای صدور حکم شخص مدعی علیه نیز به دادرسی دعوت شود؛ بدیهی است در صورت امتناع و استنکاف از حضور، صدور رأی با وجود ادله و بینة کافی، مشکلی نخواهد داشت.

به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد روایاتی که به ضرورت دعوت مدعی علیه اشاره دارند با روایات تجویز کننده حکم غیابی قابل جمع باشند. زیرا برای فصل خصومت، در صورت دسترسی به غایب، حاکم باید او را دعوت کند و در صورت عدم حضور، به استناد روایات تجویز کننده حکم غیابی، فصل خصومت نماید. اگر غیر از این باشد اصل مهم ضرورت

فصل خصومت بین افراد جامعه در موارد حدوث اختلاف تعطیل خواهد شد، چراکه امروزه به لحاظ توسعه شهرها و وسعت جامعه جهانی هرگز امکان ندارد در تمام موارد، اظهارات و دفاعیات مدّعی علیه استماع شود. لذا همان گونه که قبلاً مطرح شد بر اساس روایات تجویز کننده حکم غیابی، باید با رعایات شرایط مربوطه نسبت به صدور حکم اقدام شود.

ج- تجویز حکم غیابی در لسان فقهای امامیه

عمده فقهای امامیه به تجویز حکم غیابی نظر داده و می توان گفت در اصل مشروعیت محاکمه غیابی توسط قاضی واجد شرایط، اختلافی میان فقهای امامیه وجود ندارد و در این خصوص نیز ادّعای اجماع شده است (خوئی، ۱۴۱۰: ۲۳).

البته این عقیده نیز وجود دارد که فتاوی فقها و اشتراک نظری که در اصل مشروعیت حکم غیابی بین آنها وجود دارد مستند به روایاتی است که حکم غیابی را تجویز کرده اند و مبنای تجویز حکم غیابی، روایات است نه اجماع که مستند به این روایات باشد (محقق داماد، ۱۳۷۷: ۲۳۴).

در هر صورت، چه نظرات و فتاوی فقها مستقیماً مستند به روایات باشد که برخی از آنها قبلاً ذکر شد و چه استنباط آنها از ادله احکام، موجب ابراز نظریه در مورد تجویز حکم غیابی باشد در بین آنها فتاوایی وجود دارد که ذیلاً به بعضی اشاره می شود:

- شهید اول در ارتباط با حکم غیابی چنین ابراز نظر نموده است: کسی که در مجلس قضاوت و در جلسه دادرسی حاضر نباشد حکم علیه او صادر می شود (شهید اول، ۱۴۱۷: ۸۲). منظور این است که اگر دلایل و مدارکی علیه شخص غایب از جلسه دادرسی ارائه گردد و صحت ادّعای مدّعی را ثابت نماید علیه شخص غایب حکم صادر خواهد شد. از کلام این فقیه علاوه بر جواز حکم غیابی همچنین استفاده می شود که حکم غیابی علیه غایب باید مسبوق به مجلس قضاء و به عبارت دیگر، در جلسه دادرسی باشد. جلسه دادرسی جلسه ای است که حاکم با دعوت متخاصمین ترتیب می دهد. بنابراین بدون تعیین جلسه دادرسی نمی توان علیه غایب حکم صادر کرد.

- صاحب شرح لمعه به عنوان یکی دیگر از فقها نیز در مقام تجویز حکم غیابی فرموده‌اند: وقتی حکم علیه غایب جایز باشد فرقی نیست بین این که غایب از مجلس قضا دور بوده یا نزدیک باشد، در شهر بوده و بدون هیچ عذری در مجلس حاضر نشده و یا از شهر خارج باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۲: ۲۴۷/۱).

ایشان در ادامه می‌گویند: دلیل این امر یعنی قضاوت علیه غایب در هر یک از حالات مذکور، عموم ادله قضاء و مشروعیت آن است؛ چرا که روایات منقول از معصوم، حاکی از جواز قضاوت و مشروعیت آن است و وقتی قضاوت عملی مشروع باشد این مشروعیت، قضاوت غیابی را نیز شامل می‌گردد.

بنا به فتوا و نظر شهید ثانی، اگر شخص مدعی علیه در مجلس قضاء حاضر باشد حاکم باید ادعای مدعی را به او اعلام و او را از ادعا مطلع کند و بدون این اطلاع، حق حکم کردن علیه او را ندارد و در جایی که غایب حضور ندارد و حکم علیه او صادر می‌شود این طور نیست که و بعد از حاضر شدنش حق دفاع از خود را نداشته باشد بلکه اگر حجت و برهانی بر حقانیت خود داشته باشد می‌تواند ارائه دهد؛ لذا اگر غایب پس از حضور، مدعی گردد که مال را به صاحبش پرداخته و یا مالک، ذمه او را ابراء نموده است می‌تواند اگر بینه ای دارد اقامه کرده و در غیر این صورت، مدعی اولیه را قسم دهد. دلیل قسم دادن مدعی این است که وی در اینجا در نقش مدعی علیه است لذا می‌توان از او تقاضای قسم نمود، زیرا غایب پس از حضور بر او ادعایی را ارائه می‌کند که اگر نپذیرد باید حسب درخواست غایب قسم یاد کند.

د- شرایط صدور حکم غیابی

فقهای اسلام - اعم از شیعه و سنی - در عین حال که عمدتاً حکم غیابی را تجویز نموده‌اند، قیود و شرایطی را نیز برای آن قائل شده‌اند. در میان شروطی که فقها برای حکم غیابی بیان نموده‌اند می‌توان به شروط ذیل به عنوان شرایط مهم اشاره کرد:

الف: حاضر نشدن مدعی علیه در حوزه قضایی،

ب: انکار غایب

ج: حق الناس بودن موضوع

الف: حاضر نشدن مدّعی علیه در مجلس قضاء

فقّه‌ها دادرسی غیابی را در جایی به کار می‌برند که مدّعی علیه یا متّهم در جلسه دادرسی حاضر نباشند - فرقی نمی‌کند که غایب از شهر باشد و یا غایب از دادگاه - و چیزی که ملاک است غیبت در جلسه قضاوت است و همین سبب می‌شود طرف دعوی، غایب محسوب شود.

در جواهر الکلام آمده است: دادگاه می‌تواند نسبت به دعوا علیه کسی که در جلسه دادگاه حضور ندارد رسیدگی کند و لازم نیست که شخص غایب در مسافرت باشد تا بتوان علیه او دادرسی کرد (نجفی، ۱۴۳۲: ۲۲۰/۴۰).

اطلاق آیه قرآنی^۱ که دستور داده شده بر اساس بینات و قسط و عدل قضاوت کنید دلیل این امر دانسته شده و چنین استدلال شده است که شخصی که در مسافرت نیست و در دادگاه نیز حضور ندارد اما محکوم می‌شود، از این حکم متضرّر نمی‌گردد زیرا بعد از حضور می‌تواند دلایل خود را ارائه دهد.

نظر شیخ طوسی آن است که چنان چه مدّعی علیه از حضور در دادگاه امتناع نکند نمی‌توان علیه او حکم داد. ایشان در المبسوط چنین اظهار نظر کرده‌اند: «اگر مدّعی علیه در حوزه دادگاه حاضر باشد و از حضور در دادگاه نیز امتناع نکند آیا می‌توان بدون دعوت و در غیاب او حکم صادر کرد؟ نظریه صحیح آن است که نمی‌توان حکم غیابی داد، زیرا احضار او ممکن است و دادرسی غیابی تنها در جایی جایز است که ضرورت اقتضاء کند و احضار مدّعی علیه نیز امکان نداشته باشد» (شیخ طوسی، ۱۴۱۷: ۱۲۵/۸) در خصوص کلمه ضرورت نیز باید گفت هر چند در المبسوط مصداق چنین ضرورتی بیان نشده اما قطعاً منظور، ضرورت احقاق حقّ و فصل خصومت است.

در حال حاضر ماده ۳۷۳ قانون آیین دادرسی مدنی حکمی را غیابی می‌داند که علاوه بر عدم حضور مدّعی علیه یا وکیلی از جانب او در جلسات دادرسی و عدم ارسال لایحه

دفاعیه از جانب ایشان، اختطاریه های مربوط به دعوا نیز به صورت واقعی به مدعی علیه ابلاغ شده باشد.

ب: انکار غایب

یکی از شرایطی که برخی برای دعوای غیابی مطرح کرده اند آن است که مدعی بگوید مدعی علیه غایب، دعوا را انکار می کند؛ بنابراین، اگر بگویید که غایب دعوی را قبول دارد، دعوای او به صورت غیابی پذیرفته نمی شود. به عنوان نمونه، مرحوم علامه حلی در کتاب قواعد الاحکام چنین گفته است: «در مورد این که آیا انکار غایب شرط است یا خیر، تأمل وجود دارد. اگر آن را شرط بدانیم چنان چه مدعی بگوید که مدعی علیه دعوا را قبول دارد، دعوایش پذیرفته نمی شود و اگر تصریح به انکار یا اعتراف مدعی علیه نکند، دعوایش پذیرفته می شود» (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۴۵۴/۳).

ج: حق الناس بودن موضوع

در جواهر الکلام آمده است: «حکم غیابی فقط در حقوق الناس صادر می شود مانند دیون، عقود، ایقاعات و احکام؛ زیرا حق الناس مبتنی بر احتیاط است ولی حق الله مانند زنا و لواط مبتنی بر تخفیف است و خداوند نیازی به اجرای حدود ندارد. حد الهی با یک شبهه دفع می شود و در حکم غیابی نیز شبهه وجود دارد، زیرا احتمال می رود که شخص غایب دارای دلیلی باشد که دلیل مدعی و شاکی را نفی نماید. این مسأله مورد قبول همه فقههای شیعه است. اما اگر حکم مشتمل بر حق الله و حق الناس باشد فقط در موردی حکم صادر می شود که جنبه حق الناسی دارد، مانند سرقت که در خصوص استرداد مال مسروقه حکم غیابی صادر می شود. اما در خصوص قطع دست نمی توان حکم غیابی صادر کرد» (نجفی، ۱۴۳۲: ۲۲۱/۴۰-۲۲۲). همچنین در کتاب الفقه آمده است که اختلاف و اشکالی نیست که در حق الناس می توان دادرسی غیابی کرد؛ حتی اشکالی نیست که در امثال مسجد و وقف نیز می توان علیه غایب قضاوت نمود، چون ادله حکم غیابی اطلاق دارد و فقها این حقوق را جزو حقوق الناس قرار داده و تصریحی به عدم آن نکرده اند. اما در مورد حق الله اختلافی وجود ندارد که نمی توان دادرسی غیابی کرد، زیرا ادله حکم غیابی منصرف از حق الله است (حسینی شیرازی، ۱۴۰۹: ۳۷۲/۸۴).

۳- چگونگی دادرسی غیابی در فقه

در فقه بعضاً این مسأله مطرح شده است که با فرض جواز حکم غیابی و با فرض وجود شرایط برای دادرسی غیابی برای این که به دعوی مدعی علیه شخص غایب رسیدگی شود، مدعی باید علاوه بر بینه سوگند هم یاد نماید. در صورتی که مدعی، بینه داشته باشد و بر بقای حق خود بر غایب نیز سوگند یاد کند با صدور حکم علیه غایب، مال او فروخته شده و طلب مدعی پرداخت می گردد (ابن سعید حلّی، ۱۴۰۵: ۵۲۵؛ علامه حلّی، ۱۴۲۰: ۱۴۷/۵). برخی سوگند به همراه بینه را بدون دادن کفیل به مشهور نسبت داده اند «و المشهور اعتبار اليمين على المدعى مع البينة من غير تكفيل» (محقق سبزواری، ۱۴۲۳: ۶۹۸/۲). فقها اختلاف نظر دارند که همان گونه که مدعی حق، بر میت قسم ادا می کند کسی که بر غایب ادعایی را مطرح می کند علاوه بر بینه آیا سوگند وی نیز لازم است یا خیر؟ بیشتر فقها، غایب را در حکم میت می دانند همانند شیخ طوسی که در اینباره می نویسد: «فی القضاء على الصبی و المجنون و الميت الكل واحد» (شیخ طوسی، ۱۴۰۸: ۱۶۲/۸؛ علامه حلّی، ۱۴۱۳: ۴۵۳/۳) و شهید اول (شهید اول، ۱۴۱۷: ۹۲) نیز همین نظر را داده اند. گروهی دیگر به تبعیت از شهید ثانی در کتاب مسالك الافهام، لازم دانستن ضمیمه بینه به سوگند را ایراد گرفته اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۴۷۰/۱۳؛ طباطبائی یزدی، ۱۴۱۴: ۴۷/۲). مرحوم خوئی مسأله را از موارد مردّد و اختلافی بیان کرده و قول ظاهرتر را عدم نیاز به سوگند دانسته اند (خوئی، ۱۴۱۰: ۹/۲) اما نظریه نخست درست است، چون علتی که در روایت برای میت گفته شده، برای غایب هم وجود دارد «و الحق هو الاول، لظهور العلة المنصوصه، اذ لا عبره بالمورد عندنا» (آشتیانی، ۱۴۲۵: ۳۸۴/۱)؛ صاحب مستند الشیعه، دلیل پذیرش ضمیمه سوگند را اینگونه بیان نموده اند که «للعلة المنصوصه، أو اتحاد طريق المسألتين لا من باب القياس الممنوع» (نراقی، ۱۴۱۵: ۲۵۴/۱۷). منظور آن است که چون میت حیات ندارد امکان دفاع از خود را ندارد و غایب نیز به لحاظ عدم حضور، امکان دفاع ندارد. امام خمینی (ره) گفته است: «نزدیک تر به احتیاط آن است که در موارد حکم غیابی علاوه بر بینه، از مدعی سوگند نیز گرفته شود و اگر مدعی، سوگند هم یاد

کرد آن موقع علیه غایب حکم صادر شود (خمينی، ۱۳۹۰: ۴۱۳/۲).

نکته دیگر بحث در این است که هرگاه به واسطه بینه و قسم، حکم غیابی علیه غایب صادر شود و محکوم علیه پس از حاضر شدن، ادعای ابرای ذمه خود را بنماید و شاهی نداشته باشد، اعاده قسم لازم نیست. اگر لازم باشد مدعی همراه با بینه ای که اقامه می کند قسم نیز بخورد، اما از ادای سوگند امتناع کند یک احتمال آن است که مانند شخصی باشد که از قسمی که از جهت ادعای ابراء، متوجه او شده است نکول می کند و یک احتمال آن است که مانند شخصی باشد که از قسمی که از غیر جهت براءت متوجه او شده است نکول می کند (آشتیانی، ۱۴۲۵: ۴۳۱/۱).

الف- اقامه دعوی توسط وکیل

محقق حلی در مسأله سوم از مسائل حکم علیه غایب، در مورد پیگیری دعوا توسط وکیل می گوید: «الثالثه لو كان صاحب الحق غائباً فطالب الوكيل فادعى الغريم التسليم الى الموكل ولا بینه ففی الاضرار تردّد بين الوقوف في الحكم لاحتمال الأداء و بين الحكم الغاء دعواه لأن التوقف يؤدّي الى تعذر طلب الحقوق بالوكلا و الاول أشبه» (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۷۷/۴) هرگاه صاحب حق غایب بوده باشد و وکیل وی دعوی حق مالی مطرح سازد و بدهکار ادعا کند که مال را به موکل، یعنی صاحب حق تسلیم کرده ولی بینه ندارد، قاضی چه تصمیمی باید اتخاذ کند: در مسأله مذکور ایشان با تردید پاسخ داده اند و می گویند برای این صورت، دو وجه مختلف می توان استدلال کرد: از یک سو می توان گفت قاضی نمی تواند به رسیدگی غیابی اقدام و حکم به لزوم پرداخت صادر نماید، به این دلیل که ممکن است بدهکار ادعا کرده باشد و از طرفی، نتیجه عدم صدور حکم آن است که هیچگاه صاحب حق نتواند طلب خویش را از طریق وکیل مطالبه نماید. ایشان در نهایت، استدلال اول را با اصول و قواعد حقوق اسلامی منطبق تر می دانند. صاحب جواهر در شرح مطلب می افزایند: این احتمال که دادگاه بتواند حکم صادر نماید با اصول مذهب شیعه و قواعد آن سازگارتر می باشد، زیرا یکی از قواعد مسلم شرعی آن است که حق قطعی را نمی توان با یک احتمال از بین برد و آن احتمال متضرر شدن محکوم علیه در مقابل احتمال متضرر شدن مدعی است که قابل توجه نیست؛ مضافاً بر این که دستور شارع

آن است که حکم به استرداد مال داده می شود (نجفی، ۱۴۳۲: ۲۴/۲۰). فقیه دیگری بر مطلب می افزاید و می نویسد: اگر وکیل شخص غایب علیه شخص غایب دیگر دعوایی را اقامه کند، آیا حکم علیه غایب داده می شود یا خیر؟ و آیا حکم به دادن کفیل (تضمین) داده می شود؟ پاسخ می دهند: «الحقّ هو الحكم علیه و اشتراط الدفع الى التكفيل» (آشتیانی، ۱۴۲۵: ۴۳۴/۱) دادگاه بر اساس بیّنه ای که وکیل اقامه می کند حکم علیه غایب صادر خواهد کرد و صدور حکم مشروط به معرفی کفیل است. دلیلش همان ادله عامّ و خاصّ قضاوت بر اساس بیّنات می باشد. اگر ایراد شود که برای دعوا علیه شخص غایب باید سوگند یاد کرد وکیل نمی تواند سوگند یاد کند (فهو عموم ما دلّ علی نفی الحكم الضرری فی الشریعه، لأنّ دفع المال الى الوکیل من غیر تکفيله ضرر علی الغایب، لاحتمال أن يحضر الموکّل و امتنع عن الحلف مع وجوبه علیه بمقتضى احتمال دعوى البراء علیه أو التسليم اليه من الغایب المدعى علیه) (همان). در این خصوص برای دادن مال به وکیل غایب باید کفیل گرفته شود، زیرا اگر کفیل گرفته نشود موجب ضرر غایب می شود چون ممکن است موکلش حاضر شود و قسم نخورد که در این صورت باید مال پس داده شود. پاسخ آن است که ما سوگند را جزو بیّنه در دعوای بر غایب نمی دانیم.

برخی گفته اند: (و الّا أدّى الى تعذّر استيفاء الحقوق بالوکاله مع الغیبه و يحتمل التوقّف لامکان الاداء) (علامه حلی، ۱۴۲۰: ۱۴۸/۵) با وجود تعذّر استیفای حقوق برای موکل توسط وکیل، احتمال توقّف حکم به خاطر امکان ادای حقّ وجود دارد. 'در ادامه مطلب سؤالی در اینجا مطرح می شود که اگر دعوا علیه غایب قابلیت استماع داشته باشد، آیا دادگاه باید شخصی را انتخاب کند که از طرف غایب جواب دهد یا خیر؟ ممکن است گفته شود که انتخاب چنین شخصی لازم نیست اما به اعتقاد ما باید چنین شخصی منصوب شود؛ زیرا دعوا نیاز به جواب دارد و شخص غایب امکان پاسخگویی ندارد. ممکن است

۱. تعقیب دعوای توسط وکیل در امور حقوقی مورد پذیرش قانونگذار واقع شده است و احکام آن در مواد ۳۱ تا ۴۷ باب وکالت در دعوای به طور مفصّل ذکر گردیده است و حتی در امور جزایی نیز مواد ۱۸۷ تا ۱۸۷ قانون آیین دادرسی در امور کیفری بدان پرداخته است. این مواد، فرقی بین مدعی حاضر و غایب قائل نشده است.

ادّعی مدّعی را انکار کند و چنان چه شخص مسخر (شخص تعیین شده از طرف دادگاه) دعوا را انکار کند مدّعی باید بینه خود را اقامه کند. در این صورت، بینه مدّعی، اظهارات خود را بیان می کنند و اگر بینه او عادل بودند یا عدالت آنها در دادگاه محرز شد دادگاه بر اساس اظهارات آنها رأی می دهد (حموی شافعی، ۱۹۷۵: ۴۱). البته با فحوص در مکتب فقهی امامیه، بحثی از وکیل تسخیری نشده است، اما در نظام حقوقی، آن هم در امور کیفری حق استفاده از وکیل در نظر گرفته شده است.^۱

ب- رسیدگی و صدور حکم علیه غایب

ادّعایی که علیه غایب توسط مدّعی مطرح می گردد، بایستی همراه بینه باشد و دعوای بدون بینه به هیچ وجه قابل استماع نیست که این امر مورد اتفاق نظر است. اما این که آیا قاضی پس از رسیدگی به وضعیّت بینه اقامه شده چنان چه آن را واجد شرایط یافت، حکم صادر خواهد کرد و یا آن که مدّعی ملزم است که علاوه بر اقامه بینه واجد شرایط، سوگند نیز یاد نماید اختلاف نظر است. با توجه به عدم دلالت دلایل استنادی به اتیان سوگند در دعوای بر غایب و اطلاق دو روایت وارده بر صحّت دعوای بر غایب، ظاهراً می توان صرفاً با اقامه بینه در حکم بر غایب بدون نیاز به سوگند، دعوا را رسیدگی و حکم صادر نمود (طباطبائی یزدی، ۱۴۱۴: ۴۶/۲). عده ای بر آنند که سوگند مدّعی برای صدور رأی همانند دعوی بر علیه میت، لازم است و این سوگند را (استظهاری) می نامند. دلیل این گروه که ظاهراً اکثریت فقها را تشکیل می دهند، تعلیلی است که در متون ادله مربوط به دعوای

۱. نظر به این که در اصل ۳۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای حق استفاده از وکیل اهمیت خاصی منظور گردیده است و از طرفی با توجه به ماده ۹ قانون تشکیل محاکم جنایی و مستنبط از مقررات تبصره ۲ ماده ۷ و ماده ۱۲ لایحه قانونی تشکیل دادگاه های عمومی مصوب ۲۰ شهریور ۱۳۵۸ و اصلاحیه های بعدی آن به لحاظ بخشنامه موخ ۶۱/۷/۱۷ شورای نگهبان دارای اعتبار قانونی است، ملاحظه وکیل تسخیری (در صورتی که متهم شخصاً وکیل تعیین نکرده باشد) در محاکم کیفری و در موردی که مجازات اصلی آن جرم اعدام یا حبس باشد ضروری است. در حال حاضر به صراحت تبصره ۱ ماده ۱۸۶ قانون آیین دادرسی کیفری در جرائمی که مجازات آن به حسب قانون (قصاص نفس، اعدام، رجم و حبس ابد باشد چنان چه متهم شخصاً وکیل معرفی نماید، تعیین وکیل تسخیری برای او الزامی است مگر در جرائم منافی عفت که متهم از حضور یا معرفی وکیل خودداری کند (آخوندی، ۱۳۸۷: ۲۱۴-۲۱۳).

علیه میّت آمده است: «لأنّا لا ندري لعلّه قد أوفاه بيّنه لانعلم موضعها أو غير بيّنه قبل الموت: شاید او پیش از مرگ، بدهی خود را ادا نموده باشد با شاهد گرفتن بیّنه ای که ما آن را نمی دانیم و یا بدون گرفتن شاهد (حرّ عاملی، ۱۴۱۴: ۲۳۶/۷).

گروه زیادی از فقّها استدلال فوق را مردود اعلام داشته اند؛ زیرا اولاً، علّت حکم در میّت صرفاً عدم حضور شخص میّت در زمان داوری نیست، بلکه عدم حضور ابدی اوست و این علّت در غایب وجود ندارد، ثانیاً، در مرسل جمیل امام علیه السلام در مورد غایب با وجود بیّنه لزوم رسیدگی و صدور حکم علیه او را اعلام فرموده است، ثالثاً، ویژگی خاصّ غایب، حقّ اعتراض اوست که او را از میّت کاملاً ممتاز ساخته است (طباطبائی یزدی، ۱۴۱۴: ۴۷/۲)؛ این نظریه اقوی به نظر می رسد؛ چراکه عدم کفایت بیّنه و لزوم سوگند استظهاری، امری خلاف اصل و قاعده کلی بیّنه است و لذا بایستی به تفسیر مضیق بسنده نمود و قائل به کفایت بیّنه شد (محقّق داماد، ۱۳۷۷: ۲۴۳/۳).

ج- چگونگی آثار حکم غیابی نسبت به محکوم علیه

برای محکوم علیه رأی غیابی، حقّی تحت عنوان حقّ وخواهی وجود دارد تا با اعمال آن بتواند معایب دادرسی غیابی، که امکان ضایع شدن حقّ او را به دنبال دارد، از بین ببرد؛ به عبارت دیگر، پس از این که حکم صادر شد به غایب ابلاغ می شود اگر اعتراضی داشت، به اعتراضش رسیدگی می شود و گرنه حکم علیه غایب اجرا می گردد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۴۹۲/۴). محقّق یزدی می گوید: «لا اشکال فی أنّ الغایب علی حجّته من جرح الشهود و نحوه من عدم أهلیّه الحاکم أو وجود بیّنه معارضه لبیّنه المدعی، و الظاهر جواز اعاده المرافعه برضاهما عند الحاکم الاول أو غیره، و لایکون ذلك نقضاً للحاکم الاول لعدم تمامیّته بعد کون الحجّه باقیه: مدعی علیه غایب پس از حضور، چنان چه به حکم صادره معترض است مثلاً به خاطر جرح شهود، عدم صلاحیّت قاضی و یا وجود بیّنه معارض، بی تردید بر حجّت خود باقی است و ظاهراً می تواند اعتراض خود را نزد قاضی صادرکننده حکم و یا قاضی دیگر طرح نماید. این طرح مرافعه، نقض حکم قاضی محسوب نمی گردد تا مشمول دلایل منع قرار گیرد، چون تازمانی که دلیل و حجّت غایب

باقی است دادرسی انجام شده کامل نشده است (طباطبائی یزدی، ۱۴۱۴: ۴۷/۲)؛ به سخن دیگر، در مرحله نخستین، قضاوت نهایی انجام نشده و قضیه، فیصله نیافته است تا اعاده مرافعه احیاناً نقض حکم سابق محسوب شود؛ بنابراین اگر غایب پس از صدور حکم غیابی به دادگاه حاضر گردد و مدعی فسق شهود و یا ابراء ذمه خود شود، و یا آن که بگوید ما فی الذمه خود را پرداخته ام و یا آن که برای دادرسی به محکمه دیگری رفته و دعوای عدم اهلیت دادرس اول را بنماید و بتواند اقامه دلیل کند، دادرس به دلیل (الغائب علی الحجه اذا قدم) باید به سخنان او رسیدگی نموده و حکم صادر نماید (سنگلجی، ۱۳۸۴: ۱۴۷). البته اعتراض باید در مهلت معین صورت گیرد؛ به عبارت دیگر، مدعی علیه غایب پس از اطلاع از حکم غیابی حق اعتراض به حکم و دفاع از خود را دارا می باشد؛ ضمناً در این که فوراً باید به حاکم مراجعه کند یا مدتی بعد - اگرچه مدت هم طولانی باشد - تفاوتی نمی کند (حسینی شیرازی، ۱۴۰۹: ۸۴ / ۳۷۲).^۱

د- چگونگی اجرای حکم علیه غایب

غیابی بودن تصمیم دادگاه علیه غایب، از نظر حقوق اسلامی مانع اجرای حکم نمی باشد و پس از رسیدگی به بینه مدعی قابل اجرا می باشد؛ یعنی پس از حکم، آن چه را که در خواسته اش آمده به او می دهند، لذا اگر خواسته عینی باشد به او باز گردانده می شود و اگر خواسته دینی باشد از مال غایب فروخته شده و سپس دین مدعی ادا می شود؛ البته تنها در صورت دادن تأمین عین یا دین به مدعی ادا می شود تا در صورت حضور مدعی علیه از ضرر به او جلوگیری شود (خیمینی، ۱۳۹۰: ۲ / ۲۱۳). این ضرر احتمالی در قانون نیز پیش بینی شده است.^۲

۱. نسبت به مسأله مزبور ماده ۳۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می دارد: محکوم علیه غایب حق دارد به حکم غیابی اعتراض نماید. این اعتراض و اخواهی نامیده می شود که برابر ماده ۳۰۶ همان قانون می بایست در مهلت مقرر صورت پذیرد. با ثبت اعتراض اثر آن بروز پیدا می کند. و اخواهی اثر بازدارنده و تعلیقی دارد؛ یعنی و اخواهی مانع اجرای حکم غیابی می شود و دادگاه مکلف است اجرای حکم را تا صدور حکم جدید متوقف نماید.
۲. طبق ماده ۳۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی (چنان چه محکوم علیه پس از اجرای حکم از مفاد آن مطلع شده و و اخواهی نماید و در رسیدگی بعدی حکم به نفع و اخواه صادر شود، خواهان ملزم به جبران خسارت ناشی از اجرای حکم اولی به و اخواه می باشد).

برخی فقها محکوم^۱ له را در ایراد ضرر مباشر دانسته اند. صاحب عروه می نویسد: اگر محکوم^۲ له بداند حکم با حقیقت موافق نیست و آن را به مرحله اجرا گذارد، مسؤول است، زیرا مباشرت او قوی تر از سببیت حکم است و اگر اطلاع نداشته باشد، برخی گفته اند از بیت المال جبران می شود، اما این نکته قابل توجه است که آن چه راجع به بیت المال ذکر شده در خصوص جبران خسارت ناشی از تضییع دم^۳ و قطع عضو است (طباطبائی یزدی، ۱۴۱۴: ۲۹/۲) نهایتاً اجرای حکم موکول به آن است که مدعی، کفیل معتبر به دادگاه معرفی نماید و دادگاه پس از اخذ کفیل دستور اجرا صادر می نماید؛ بدین معنی که از مال غایب بر می دارد و به مدعی تحویل می دهد. موضوع لزوم معرفی کفیل در احادیث آمده است. از جمله، حدیث جمیل بن دراج «الغائب یقضی علیه اذا قامت علیه البینه - و یباع ماله و یقضی عنه دینه و هو غائب - و یکون الغائب علی حجته اذا قدم قال - و لایدفع المال الی الذی أقام البینه الا بکفلاء نحوه و زاد اذا لم یکن ملیاً» (حرّ عاملی، ۱۴۱۴: ۲۹۴/۲۷)^۴ غایب وقتی که بر ضرر او بینه اقامه شود علیه او حکم می شود و مال او فروخته و با آن دین او پرداخت می گردد و غایب وقتی حاضر شد می تواند حجت و مدرک خود را ارائه دهد و مال را به مدعی که بینه آورده است، پرداخت نمی کنند مگر در صورتی که کفیل ارائه کند. این روایت را جمیل از محمد بن مسلم نقل نموده و در پایان آن آورده است در صورتی اخذ کفیل لازم است که شخص مدعی خود مال دار نباشد و مفهوم آن، دلالت بر عدم لزوم اخذ کفیل در فرض اعتبار مالی شخص مدعی دارد. این نکته شایان ذکر است که چنان چه مدعی، فاقد ملات باشد اخذ کفیل لازم است. لذا به مفهوم شرط، دلالت بر آن دارد که در صورت ملات، کفیل لازم نخواهد بود (محقق داماد، ۱۳۷۷: ۳/۲۵۵)؛ ثانیاً، بیشتر فقها که در مورد حکم علیه غایب نوشته اند، به اجرای حکم و لزوم معرفی کفیل نیز پرداخته اند (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۲۴؛ محقق سبزواری،

۱. اکثر فقها به این موضوع پرداخته اند؛ محقق حلی با عبارت (یقضی علی الغائب مع قیام البینه، و یباع ماله، و یقضی دینه و یکون الغائب علی حجته، لایدفع الیه المال الا بکفلاء) به پذیرش موضوع عنایت داشته است (محقق حلی، ۱۴۱۸: ۲۸۵/۲) برخی نیز این شرط را لازم نمی دانند (ابن حمزه طوسی، ۱۴۰۸: ۲۱۴).

۱۴۲۳: ۶۹۶/۲) قانونگذار نیز در تبصره ۲ ماده ۳۰۶ قانون آیین دادرسی مدنی، اجرای حکم غیابی را منوط به معرفی ضامن معتبر یا اخذ تأمین مناسب از محکوم له دانسته است. پس از نظر اصولی، در فرض اعتبار مالی مدعی، اخذ کفیل لازم نمی باشد. این استنتاج با موازین منطقی نیز منطبق است؛ چراکه مناط حکم حصول اطمینان به عدم ورود ضرر و خسارت بر مدعی علیه پس از حضور و اثبات خلاف است و این امر با اعتبار مالی شخص مدعی نیز تأمین می گردد. به عبارت حقوق عرفی امروز، دادگاه موظف به اخذ تأمین از شخص مدعی است و چنین نیست که این امر صرفاً از طریق اخذ کفیل حاصل گردد (محقق داماد، ۱۳۷۷: ۲۴۳/۳).

بنابراین، قاضی در فرض مال دار بودن مدعی، اگرچه موظف به اخذ کفیل نیست ولی بی گمان حفظ حقوق احتمالی شخص غایب امری ضروری است. بنابراین، چنان چه وضعیّت مالی مدعی به گونه ای است که در فرض ثبوت حق برای غایب دادگاه می تواند با فروش اموال مدعی، حقوق غایب را تأمین سازد، گرفتن وثیقه لازم نیست و در غیر این صورت به اخذ وثیقه مبادرت خواهد نمود. بدون تردید در زندگی معاصر و با وجود راه های فرار حصول اطمینان بدون اخذ وثیقه امری دشوار است.

نتیجه گیری

فقهائ امامیه، صدور حکم غیابی را در مسائلی که به حقوق شخصی و حقوق الناس بستگی پیدا می کند درست و روا می دانند. در حقوق الهی و مجازات ها بدون حضور متهم نمی توان حکم غیابی صادر کرد؛ چراکه حق الناس مبنی بر احتیاط و حق الله مبنی بر تخفیف می باشد. قطعاً آن چه شریعت در مورد جواز صدور حکم غیابی بدان حکم نموده، هدفش ضایع کردن حقوق شخص غایب یا ضرر رساندن، یا از روی ظلم و زور متهم کردن نیست، بلکه هدف اصلاح روابط بین مردم و جلوگیری از کلاهبردای و نیرنگ یا کوتاهی در انجام وظایف و وفای به پیمان در مقابل کسانی است که با غیبت خود، می خواهند از چنگال عدالت بگریزند.

منابع

- قرآن کریم.

- آشتیانی، میرزا محمدحسن (۱۴۲۵ق)، **کتاب القضاء**، قم: زهیر.
- ابن حمزه طوسی، محمد بن علی (۱۴۰۸ق)، **الوسيله الى نيل الفضيله**، قم: کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره).
- ابن سعید حلّی، یحیی (۱۴۰۵ق)، **الجامع للشرائع**، قم: مؤسسه سید الشهداء العلمیه.
- براری لاریمی، محمد؛ قبولی در افشان؛ سید محمدتقی (۱۳۸۹)، **حقوق متهم با رویکرد فقهی**، مجله مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۲۳-۵۱.
- توکلی، سعید (۱۳۸۳)، **واخواهی در دعاوی مدنی و کیفری**، مجله دادرسی، ۴۳، ۸۳-۸۵.
- جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۲ق)، **الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة**، ج ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ق)، **مسالك الأفهام الى تنقیح شرائع الاسلام**، ج ۱۳، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۲ق)، **تفصیل وسائل الشیعه الى تحصیل مسائل الشریعه**، ج ۱۸، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- حسینی شیرازی، سید محمد (۱۴۰۹ق)، **الفقه**، ج ۸۴، قم: دار العلم.
- حلّی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۲۰ق)، **تحریر الاحکام الشرعیة**، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- حلّی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق)، **قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام**، ج ۳، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- خالقی، علی (۱۳۸۸)، **آیین دادرسی کیفری**، ج ۲: تهران: شهر دانش.
- خمینی (امام)، سید روح الله (۱۳۹۰)، **تحریر الوسيله**، ج ۲، قم: قدس محمدی.
- خوئی، ابوالقاسم (۱۴۱۰ق)، **منهاج الصالحین**، قم: دار الزهراء.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ق)، **مبانی تکمله المنهاج**، ج ۱، قم: مدینه العلم.
- رضایی نژاد، همایون؛ رضایی نژاد امیرحسین (۱۳۹۰)، **حکم غیابی حرکت از مبانی به سمت رویکرد نوین**، مجله حقوقی دادگستری، ۷۵، ۱۷۳-۱۹۷.
- زراعت، عباس؛ مهاجری، علی (۱۳۸۶)، **آیین دادرسی کیفری**، ج ۳، تهران: فکرسازان.
- طباطبائی یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۱۴ق)، **تکمله العروه الوثقی**، ج ۶، قم: کتابفروشی داوری.
- مالمیر، محمود (۱۳۸۳)، **آرای غیابی و واخواهی از آن**، مجله دادرسی، ۴۵، ۱۹-۱۶.
- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۸۶)، **قواعد فقه**، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.

- محقق سبزواری، محمدباقر (۱۴۲۳ق)، **کفایه الاحکام**، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- معاونت آموزش قوه قضائیه (۱۳۸۲)، **مجموعه نشست های قضایی**، مسایل آیین دادرسی کیفری (۲)، قم: معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه.
- عاملی (شهیداول)، محمد بن مکی (۱۴۱۷ق)، **الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه**، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- نجفی (صاحب جواهر)، محمدحسن (۱۴۳۲ق)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**، ج ۴۰، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

References

- **Al-Qur'an Al-Karim** (The Holy Quran).
- A. Ashtiani, Mirza Mohammad Hassan (2004). **Kitab al-Qada'**. Qom: Zuhair.
- Al-Amili (Al-Shahid Al-Awwal), Muhammad ibn Makki (1996). **Al-Duroos al-Shar'iiyah fi Fiqh al-Imamiyyah**, Vol. 2. Qom: Al-Nashr al-Islami.
- Al-Bharani Al-Larimi, Mohammad; Gholipour Darfshan, Seyyed Mohammad Taghi (2010). **Osul-e Etebar-e 'Ahd Namah Hay-e Shakhsi Dar Hoquq-e Iran va Hoquq-e Islam** (Theory of Validity of Personal Pacts in Iranian Law and Islamic Law). *Majaleh Motale'at-e Fiqh va Hoquq-e Islami*, 23-51.
- Al-Birjandi, Seyyed Ali Akbar (2013). **Hosein Ibn Ali and Ashura**. Qom: Boustane Ketab.
- Al-Hallah (Al-Allamah), Hassan ibn Yusuf (1992). **Qawa'id al-Ahkam fi Ma'rifat al-Halal wa al-Haram**, Vol. 3. Qom: Al-Nashr al-Islami.
- Al-Hallah (Al-Allamah), Hassan ibn Yusuf (1999). **Tahriir al-Ahkaam al-Shar'iiyah**. Qom: Imam Sadeq (AS) Institute.
- Al-Hurr Al-'Amili, Muhammad ibn Hassan (1991). **Tafsil Wasa'il al-Shi'ah ila Tahsil Mas'ail al-Shari'ah**, Vol. 18. Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-'Arabi.
- Al-Khaleqi, Ali (2009). **Ayin Dadresi Keyfari** (Criminal Procedure Code), 2nd ed. Tehran: Shahr-e Danesh.
- Al-Khu'i, Abu al-Qasim (1989). **Minhaj al-Salihin**. Qom: Dar al-Zahra'.
- Al-Khu'i, Seyyed Abu al-Qasim (1989). **Mabani Takmilat al-Minhaj**, Vol. 1. Qom: Madinat al-'Ilm.K.
- Al-Muhaddith Al-Sabzevari, Muhammad Baqir (2002). **Kifayat al-Ahkam**, Vol. 2. Qom: Al-Nashr al-Islami.
- Al-Muhaqqiq Damad, Seyyed Mustafa (2007). **Qawa'id Fiqh** (Legal Maxims). Tehran: Markaz-e Nashr-e 'Ulum-e Islami.

- Al-Najafi (Sahib Jawahir), Muhammad Hassan (2011). **Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i' al-Islam**, Vol. 40. Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-'Arabi.N.
- Al-Shirazi, Seyyed Mohammad (1988). **Al-Fiqh**, Vol. 84. Qom: Dar al-'Ilm.
- Al-Tusi Ibn Hamzah, Muhammad ibn Ali (1987). **Al-Wasilah ila Nail al-Fadhilah**. Qom: Ayatollah Al-Odhma Mar'ashi Najafi Library.
- Al-Yazdi, Seyyed Mohammad Kazim Al-Tabataba'i (1993). **Takmilat al-'Urwah al-Wuthqa**, Vol. 6. Qom: Davari Bookshop.
- Barari Larimi, Mohammad; Gholipour Darfshan, Seyyed Mohammad Taghi (2010). **Hoquq-e Mottahem ba Roykard-e Fiqhi** (Defendant's Rights from a Jurisprudential Perspective). *Majaleh Motale'at-e Fiqh va Hoquq-e Islami*, 23-51.
- Correctional Judicial Training Center (2003). **Majmu'eh Nashst-haye Ghaza'i, Masael-e Ayin Dadresi Keyfari (2)** (Collection of Judicial Sessions, Issues of Criminal Procedure Law (2)). Qom: Educational and Research Deputy of the Judiciary.
- Halli Ibn Sa'id, Yahya (1984). **Al-Jami' li Shara'i'**. Qom: Sayyid al-Shuhada' Scientific Institute.
- Khomeini (Imam), Seyyed Ruhollah (2011). *Tahrir al-Wasilah*, Vol. 2. Qom: Qods Mohammadi.
- Malmir, Mahmoud (2004). **Aray-e Ghiyabi va Vakhvaahi az An** (Ex Parte Judgments and Appeal Thereof). *Majaleh Dadrasī*, 45, 19-16.
- Rezaei-Nejad, Homayoun; Rezaei-Nejad, Amirhossein (2011). **Hukm-e Ghiyabi: Harkat az Mabani be Samte Roykard-e Novin** (Ex Parte Judgment: Moving from Principles Towards a New Approach). *Majaleh Hoquqi Dadgostari*, 75, 173-197.
- Torabi, Morteza (2013). **Al-Kafi fi Fiqh al-Imamiyyah**. Qom: Boustane Ketab.
- Tavakkoli, Saeed (2004). **Vakhvahee dar Da'avi Medani va Keifari** (Appeal in Civil and Criminal Cases). *Majaleh Dadrasī*, 43, 83-85.
- Zera'at, Abbas; Mohajeri, Ali (2007). **Ayin Dadresi Keyfari** (Criminal Procedure Code), 3rd ed. Tehran: Fikr-Sazan.